

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال چهاردهم، شماره سوم

پاییز ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۵۵

عثمانیه و شیعه در دو قرن نخست هجری

تاریخ تأیید: ۹۲/۱۰/۱۷

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۲/۱۴

سیدعلی خیرخواه علوی *

جریان‌های سیاسی عثمانیه و شیعه که پس از مرگ عثمان در سال ۳۵ هـ شکل گرفتند در قرون نخستین اسلامی به عنوان افکار غالب و تأثیرگذار در جامعه اسلامی، ادامه حیات دادند. تقابل این دو جریان سیاسی که به تدریج به دو جریان اعتقادی تبدیل شدند، سبب شد تا این جریان‌ها از تغییرات یکدیگر متأثر شوند. از سوی دیگر ظهور نظریه "تربیع" در قرن دوم هجری و اوج‌گیری آن در قرن سوم هجری موجب گردید تا تفکر عثمانیه رو به افول رود و در برابر آن پیروان سیاسی تفکر شیعی رشد یافتند. این مقاله کوشیده است با استناد به منابع نزدیک به دو قرن نخست هجری، این تحول را با رویکردی تاریخی مورد بررسی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: شیعه، عثمانیه، بنی هاشم، بنی امیه، علی علیه السلام، عثمان.

* دانش آموخته رشته تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

مقدمه

با کشته شدن عثمان در سال ۳۵ هـ، جریانی در حمایت از او شکل گرفت که بعدها به عثمانیه^۱ معروف شد. در برابر این جریان، گروهی قرار داشتند که در حمایت از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام شیعه^۲ خوانده می‌شدند. اقدامات پیروان این دو جریان و نقش تأثیرگذار شخصیت‌های وابسته به این جریان‌ها در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، بازشناسی این جریان‌ها و بررسی شکل‌گیری و سیر تطور آنها را در این دوره تاریخی ضروری می‌سازد.

زمینه‌های پیدایش عثمانیه و شیعه با تکیه بر نظام قبیله‌ای حاکم بر شبه جزیره عربستان برای کندوکاو در زمینه‌های قبیله‌ای پیدایش جریان‌های حمایت‌کننده عثمان و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و دست‌یابی به علت‌های شکل‌گیری این جریان‌ها باید به بررسی حوادث و رویدادهای دوران پیامبر **ﷺ** پرداخته شود و پیش از آن به فرهنگ و آداب عرب شبه جزیره توجه گردد.

نظام قبیله‌ای حاکم بر شبه جزیره عربستان

شبه جزیره عربستان با توجه به شرایط جغرافیایی و زیست محیطی که یک‌جانشینی را در بسیاری از مناطق غیرممکن می‌ساخت و پراکندگی جمعیتی را به دنبال داشت از نظامی یک‌پارچه و حکومتی فراگیر و متمرکز برخوردار نبود. این امر موجب شده بود که ساکنان این سرزمین، تنها با تکیه بر قبیله و خاندان خود، امنیت و آسایش خویش را تأمین کنند.

چنین نظامی فرهنگ و رسوم خاصی را به دنبال داشت که تعصب نسبت به قبیله از جمله آنها بود. قبایل موجود در این نظام، پیوسته برای حفظ حیات خود و کسب سکونتگاه‌های مناسب‌تر و موقعیت‌های ممتاز در تلاش بودند. از این‌رو در برابر کوچک‌ترین تهدیدی، تمام قبیله در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند. در این نظام، قبیله پس

از گسترش یافتن به تدریج از هم گسیخته می‌شد و برخی از تیره‌های آن، چنان گسترش و قدرت می‌یافتند که برای خود، هویتی مستقل به دست می‌آوردند. از این‌رو، گاه بر اساس نظام قبیله ای در برابر دیگر تیره های قبیله خود صف آرای می‌کردند.^۳

جایگاه و شأن بنی‌امیه و بنی‌هاشم از ابتدا تا بعثت

از آن‌جا که منشأ جریان‌های عثمانی و شیعی، یعنی عثمان بن عفان از تیره بنی‌امیه و امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام از تیره بنی‌هاشم بودند، توجه به رقابت‌های بنی‌امیه و بنی‌هاشم می‌تواند در یافتن زمینه‌های شکل‌گیری این دو جریان در سال‌های پس از وفات پیامبر **۶** تأثیرگذار باشد.

بر اساس گزارش‌های تاریخی، پس از آن‌که فرزندان عبدمناف بن قصی، هم‌چون هاشم، جد دوم پیامبر **۶** و عبدشمس، پدر امیه توانستند مناصب پدر خود را از بنی‌عبدالدار، عموزادگان خود بازپس گیرند سقایت (آب دادن به حاجیان) و رفادت (طعام دادن به حاجیان) به هاشم سپرده شد^۴ و قیادت (رهبری جنگ‌ها) را عبدشمس برعهده گرفت.^۵

برخی اقدامات هاشم مانند انعقاد پیمان‌های بازرگانی با شام، انعقاد پیمان‌هایی با قبایل حاضر در مسیر کاروان‌های تجاری و افزایش سفرهای تجاری قریش که موجب گردید بر ثروت قریش افزوده شود و ارتباطات ایشان با مراکز اقتصادی و تجاری افزون گردد، در رشد جایگاه هاشم و خاندان او نزد قریش و عرب شبه جزیره مؤثر بود. این در حالی است که منابع، فقط از رهبری عبدشمس در جنگ‌ها و سفرهای تجاری او با حبشه^۷ یاد می‌کنند و نقش دیگری برای او در حوادث دوران حیاتش بیان نمی‌نمایند.

پس از وفات هاشم، تلاش‌ها و خدمات عبدالمطلب بن هاشم در تصدی مناصب سقایت و رفادت بر جایگاه بنی‌هاشم افزود. عبدالمطلب بهتر از هر زمانی این مناصب را اداره کرد^۸ و به فردی بی‌بدیل در قریش تبدیل گردید.^۹ این در حالی بود که این جایگاه

پس از رحلت هاشم دچار آسیب شده بود.^{۱۰} برخی از محققان افول شأن عبدالمطلب را نشأت گرفته از ضعف مالی تدریجی وی و بنی هاشم به علت تصدی مناصب پرهزینه رفادت و سقایت می‌دانند. در حالی که در آن سو، بنی امیه با دارا بودن منصب قیادت و اشتغال کامل به امر تجارت، موقعیت اجتماعی خود را ارتقاء می‌دادند.^{۱۱}

با این وجود، حفر چاه زمزم و هدایت صحیح مکیان در هجوم ابرهه به مکه که موجب شد تا قریش به عبدالمطلب، لقب ابراهیم ثانی دهد^{۱۲} تلاش قریش در بزرگداشت رحلت عبدالمطلب و صرف هزینه‌های فراوان در تشییع و تعزیت او مورد توجه برخی از مورخان قرار گرفته است.^{۱۳} به نظر ایشان این امر نشان دهنده جایگاه و شأن رفیع عبدالمطلب در نزد قریش است.

تقابل بنی امیه و بنی هاشم تا پیش از بعثت

با توجه به جایگاه قریش در میان عرب شبه جزیره، رقابت میان تیره‌های قریش از اهمیت خاصی برخوردار بود. هر یک از تیره‌ها تلاش می‌کردند با استفاده از هر روشی بر رقبای خویش پیشی گیرند و ریاست و جایگاه ممتازی در میان قبایل قریش به دست آورند. گزارش‌های فراوان درباره حسادت و کینه ورزی امیه و فرزندان او نسبت به هاشم و فرزندان او از همین امر حکایت دارد.^{۱۴} این گزارش‌ها گاه از سوی برخی از محققان نقد می‌شوند.^{۱۵} با رحلت عبدالمطلب و افول جایگاه بنی هاشم که به سبب ضعف شدید مالی بنی هاشم بود، دیگر گزارشی از این منافرت‌ها و قضاوت‌ها در منابع دیده نمی‌شود.

تقابل بنی امیه و بنی هاشم از بعثت پیامبر تا قتل عثمان

با بعثت پیامبر **۶** که می‌توانست به رشد دوباره بنی هاشم در میان عرب شبه جزیره کمک کند، رقابت‌ها و درگیری‌های متعددی میان بنی هاشم و رقبای ایشان به سرکردگی بنی امیه^{۱۶} و بنی مخزوم^{۱۷} گزارش می‌شود. به تصریح منابع سیره، گاهی پیامبر **۶** از حمایت گروه‌هایی از خویشان هاشمی خود بهره می‌گرفت که حتی به او ایمان نیاورده

بودند. پشتیبانی همه جانبه مسلمانان و غیر مسلمانان بنی‌هاشم^{۱۸} از پیامبر **۶** در سال ۷ هـ در محاصره شعب ابی‌طالب از این جمله است. همراهی هاشمیان غیر مسلمان را نمی‌توان غیر از تعصب و رقابت قبیلگی بنی‌هاشم با رقبای سرسخت خود چون بنی امیه تحلیل کرد.

در مقابل با بعثت پیامبر **۶**، امویان در کنار بنی مخزوم بر تلاش‌های خود برای محو جایگاه بنی‌هاشم افزودند. تلاش‌های فراوان ابوسفیان و ابوجهل، رؤسای بنی‌امیه و بنی‌مخزوم برای آزار و اذیت مسلمانان^{۱۹} و توهین به پیامبر **۶** در دوران مکی^{۲۰} و اقدامات آنان در راه اندازی جنگ‌های متعدد با مسلمانان در دوران مدنی،^{۲۱} نمونه‌هایی از این فعالیت‌ها است.

این امر برگرفته از دیدگاه این افراد درباره نبوت و رسالت پیامبر **۶** بود؛ زیرا از منظر این افراد، بعثت پیامبری از بنی‌هاشم، موضوعی جدا از رقابت‌های قبیله‌ای نبود و آن را بهانه‌ای برای حکومت کردن بنی‌هاشم و حاصل بازیگری آنان می‌دانستند.^{۲۲} نگاه قبیله‌ای به نبوت و خلافت، پس از پیامبر **۶** حتی در نزد صحابه آن حضرت **۶** در قالب مخالفت با خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام آشکار شد. بسیاری از مخالفان خلافت آن حضرت علیه السلام، خلافت ایشان را به معنای ادامه حکومت بنی‌هاشم بر عرب می‌دانستند. چنان که عمر در گفت و گو با ابن عباس عنوان کرد که قریش نمی‌پذیرد نبوت و خلافت با هم در یک خاندان جمع گردد.^{۲۳}

اتحاد ابوبکر، عمر و ابوعمیده که هیچ یک از بنی عبد مناف و آل قصی نبودند و می‌کوشیدند تا خلافت را بین خود، بگردانند^{۲۴} با همین دیدگاه شکل گرفت. از این رو پس از رحلت حضرت رسول **۶**، دو گرایش اموی و هاشمی نتوانستند خلافت پس از آن حضرت **۶** را به دست آورند؛ چرا که بنی امیه به دلیل دشمنی طولانی با اسلام و بنی‌هاشم به دلیل حسادت قریش و نوع نگاه رقبای آنان به خلافت و به ویژه مشکلاتی که

با امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام داشتند این امکان را نیافتند که برای خود جایگاهی ویژه فراهم نمایند. بنابراین در نتیجه کنار گذاشته شدن این دو گروه، جناح میانی قریش به رهبری ابوبکر و عمر بر سر کار آمدند.

با فتح دمشق در سال ۱۳ ه و نقش بنی امیه در حکومت بر شام، امویان بار دیگر فرصت یافتند تا منزلت از دست رفته خود را در این منطقه تازه مسلمان که از پیشینه اسلام ستیزی امویان آگاهی نداشتند، بازسازی کنند. با آغاز خلافت عثمان در سال ۲۳ ه، بنی امیه بیش از پیش این امکان را یافت که قدرت خود را بازسازی نماید. دوره حکومت عثمان، دوران نفوذ امویان در سراسر مناطق اسلامی تلقی می شود.

در سال های حکومت عثمان، سیاستمداران اموی به عنوان کارگزاران حکومت، بر شهرها و مناطق اسلامی سلطه یافتند. عثمان حتی در مدینه که مردمان آن با بنی هاشم و نقش آنان در اسلام و وابستگی ایشان به پیامبر ص آگاهی کامل داشتند، طوری رفتار می کرد که فرصت انتقاد و نقش آفرینی را از آنان سلب کرده بود. او این رفتار را با فردی چون امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام نیز داشت. عثمان هرگاه که از سوی آن حضرت علیه السلام مورد انتقاد قرار می گرفت به توهین و تهدید ایشان می پرداخت.^{۲۵} توییح امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و فرزندانش از سوی خلیفه، تنها به بهانه بدرقه ابودر، نمونه ای از سخت گیری های عثمان نسبت به بنی هاشم بود.^{۲۶}

شکل گیری عثمانیه و شیعه

با کشته شدن عثمان در شورش مسلمانان معترض در سال ۳۵ ه، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به خلافت برگزیده شد. پس از آن، مسلمانان در نوع نگرش و واکنش به این سلسله حوادث به گروه های متعدد سیاسی تقسیم شدند. گروهی به طرفداری از امام علیه السلام و گروهی به حمایت از عثمان پرداختند.^{۲۷}

از آن جا که کوفه مرکز حکومت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بود، این شهر از این دوره، مرکز شیعه گردید. با این وجود، از حضور عثمانیان در این شهر در زمان حکومت آن

حضرت علی (علیه السلام) یاد می‌شود. سماک بن مخرمه اسدی از جمله افرادی بود که مسجدی وی، محل تجمع عثمانیه کوفه بود.^{۲۸} امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) شیعیان خود را از اقامه نماز در این مسجد برحذر می‌داشت.^{۲۹}

در کنار این دو گروه، گروه سیاسی دیگری پدید آمد که قاعدین^{۳۰} خوانده می‌شد. قاعدین از همراهی با امام علی (علیه السلام) در جنگ‌ها خودداری می‌کردند و معتقد بودند که نبردها و درگیری‌های این دوره، فتنه است^{۳۱} و باید از فتنه دوری جست و در آن عبد الله مقتول بود نه عبد الله قاتل.^{۳۲} ناشی اکبر (م. ۲۹۳ق) قاعدین را به دو گروه مختلف تقسیم می‌کند:

۱. خلیسیه: کسانی که توصیه می‌کردند در زمان فتنه، پلاس خانه خود باشید. آنان هر دو گروه عثمانیه و شیعه را گمراه و جهنمی می‌دانستند و کناره‌گیری از جنگ را دین و ورود در آن را فتنه می‌شمردند. عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه و اسامه بن زید از این گروه بودند.

۲- معتزله: اینان بر این باور بودند که یکی از این دو گروه بر حق و دیگری بر باطل است اما بر آنان روشن نیست که کدام یک حق هستند. ابوموسی اشعری، ابوسعید خدری، ابومسعود انصاری، احنف بن قیس تمیمی از این گروه بودند. بعدها واصل بن عطاء و عمرو بن عبید، رهبران معتزله بر این دیدگاه معتقد شدند.^{۳۳}

شیخ مفید نیز در بیان دیدگاه قاعدین عصر امام علی (علیه السلام)، معتقد است که اینان هر دو گروه را گمراه می‌دانستند، اما آنان را از عدالت و ایمان خارج نمی‌دانستند.^{۳۴}

اقدامات عثمانیه و شیعه در رویارویی با یکدیگر

در دوران حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

امویان که با بعثت پیامبر ۶ موقعیت خود را در میان عرب شبه جزیره در خطر می‌دیدند و از این رو، دشمنی خود را با پیامبر ۶ و دین او اظهار کردند، با آغاز خلافت عثمان به این باور رسیدند که فرصتی تازه برای بازسازی موقعیت از دست رفته خاندان

بنی امیه به دست آورده‌اند. سخنان ابوسفیان بر مزار حمزه پس از به قدرت رسیدن عثمان^{۳۵} و توصیه او به عثمان و بنی امیه حاضر در مدینه برای حفظ حکومت و هم‌چنین، انکار بهشت و جهنم^{۳۶} تأییدی بر این دیدگاه است. بعدها نیز معاویه به عنوان حاکم عثمانی مذهببان، آشکارا اعتراف کرد که جنگ‌های او برای نماز و روزه نیست بلکه برای به چنگ آوردن حکومت می‌جنگد.^{۳۷}

بر اساس این دیدگاه است که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در هنگام بسیج نیرو برای رویارویی با معاویه، از سپاه او با عنوان باقیمانده‌های نبرد احزاب و قاتلان مهاجر و انصار یاد می‌کند.^{۳۸} زیاد بن ابیه کارگزار امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام نیز در پاسخ به نامه تهدیدآمیز معاویه، از او به عنوان بقیة الاحزاب و یا رئیس احزاب یاد کرد.^{۳۹} کاربرد این گونه، واژگان در روز عاشورا از سوی امام حسین علیه السلام بیان‌گر استمرار تفکر ضد دینی اموی تا زمان آن حضرت علیه السلام است.^{۴۰}

از این رو، آن‌گاه که امویان با آغاز حکومت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام ادامه استقرار حکومت خویش را در خطر دیدند و موقعیت خود را از سوی بنی هاشم تهدید شده یافتند، مرگ عثمان را بهانه کرده و سردمدار تفکر عثمانی شدند و آن را با حمایت‌های خود در بخش بزرگی از جامعه اسلامی حاکم کردند. شامیان در این زمان در اثر تبلیغات معاویه، کمتر از او خون خواه عثمان نبودند. از این رو، آن‌گاه که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، جریر بن عبدالله را برای گرفتن بیعت از معاویه به شام فرستاد، سران شامی حاضر در این دیدار از معاویه خواستند تا بر خون‌خواهی عثمان پافشاری کند و عقب ننشیند.^{۴۱}

نامه تحریک‌آمیز معاویه به زبیر^{۴۲} و پشتیبانی مالی و نظامی عثمانیان،^{۴۳} عایشه را بر آن داشت تا در نبردی به بهانه خون‌خواهی عثمان در برابر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام قرار گیرد. در این جنگ که با نام جمل در سال ۳۶ هـ رخ داد، طلحه و زبیر که تا پیش از این در کنار عایشه، خود از بزرگ‌ترین مخالفان عثمان بودند^{۴۴} و پس از مرگ عثمان با

امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بیعت کرده بودند، بیعت خود را شکستند و در سپاه جمل حضور یافتند. آنان برای توجیه خون‌خواهی خود، با اقرار به گناهکار بودن عثمان، او را نادم و پشیمان معرفی می‌کردند، ولی با وجود این تلاش‌ها، بسیاری از مردم بصره، سخنان طلحه، زبیر و عایشه در دعوت به قیام علیه امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را دروغ دانستند و آنان را دشمن عثمان خواندند و با عثمان بن حنیف، کارگزار امام در بصره، هم پیمان شدند.^{۴۵}

پس از شکست اهل جمل، معاویه با طرح دوباره ادعای اهل جمل، جنگی را در سال ۳۷ هـ بر امام تحمیل کرد. این جنگ که به نبرد صفین معروف گردید با توطئه عمرو بن عاص به حکمیت ختم شد. شعار اصلی عثمانیه در این دوجنگ، «یا لثارات عثمان» بود.^{۴۶} از نکات بارز در این جنگ‌ها آن بود که تشخص شیعه در برابر مذهب عثمانی بیشتر شد. در برابر اصطلاح «دین علی»، اصطلاح «دین عثمان» رایج گردید و دو طرف با این نام‌ها از یکدیگر متمایز می‌شدند. در نبرد جمل، عمرو بن یثربی، قاتل زید بن صوحان شیعی، می‌گفت: زید را که بر دین علی بود کشته است.

عمار نیز در برابر او چنین سرود:

لا تبرح العرصه یابن الیثربی حتی أقاتلک علی دین علی^{۴۷}

در صفین نیز شامیان، خود را این چنین معرفی می‌کردند:

انا ابن ارباب الملوک غسان و الدائن الیوم بدین عثمان^{۴۸}

و یا می‌گفتند:

ثمانین ألف دین عثمان دینهم کتاب فیها جبرئیل یقردها^{۴۹}

شاید در همین زمان بود که معاویه تلاش می‌کرد جایگاه و نقش خود و بنی امیه را در اسلام، هم‌سطح بنی هاشم معرفی کند. نامه امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام خطاب به معاویه، بیان گر نیّت و اقدام بنی امیه در اثبات نقشی برابر بنی هاشم در تثبیت اسلام است. امام علیه السلام در این نامه چنین می‌نویسد:

شما چگونه با ما برابرید [در حالی] که پیامبر از ماست و... سید جوانان بهشت از ما، و کودکان آتش (فرزندان مروان بن حکم که پیامبر ۶ در دوران کودکی آنان با تعبیر صبیبة النار از کافر شدن آنان در آینده خبر داده بود) ۵۰ از شما، بهترین زن عالم (حضرت فاطمه ۳) از ما و حَمَّالَةُ الْحَطَبِ (عمه معاویه و همسر ابولهب که طبق فرموده خداوند به آتش افروز ملقب گردید مسد/۱۱۱، ۴) از شماست. ۵۱

برخی از مفسران، آیه ۲۱ سوره جاثیه را در ارتباط با این تصور ناصحیح بنی امیه در برابر بنی هاشم می‌دانند و از نزول این آیه در شأن بنی هاشم و بنی امیه خبر می‌دهند. ۵۲ در این آیه، خداوند گمان بدکاران را که می‌پنداشتند با اهل ایمان برابر و هم سطح هستند باطل و مردود می‌شمارد و حیات و مرگ بدکاران را متفاوت از مؤمنان می‌داند:

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ.

پس از شهادت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام

از آن جا که کینه امویان تنها به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بازمی‌گشت و آنان بر اساس فرهنگ جاهلی خود با بنی هاشم و دینی که به دست پیامبری هاشمی ظهور کرده بود مخالف بودند. از این رو با شهادت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بر فعالیت خود افزودند. گسترش توهین و لعن امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام از اقدامات تبلیغاتی و روانی امویان و عثمانیان بود. گزارش‌های فراوان از مخالفت‌های صحابه و تابعان در مدینه با این سیاست اموی، بیان‌گر رواج سب در مهم‌ترین پایگاه اسلام است.

سخنان امام حسن علیه السلام در برابر مروان که هر جمعه بر منبر پیامبر ۶، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را سب می‌کرد، ۵۳ سخن ام سلمه که سب امام علی علیه السلام را به مثابه سب

پیامبر **۶** می دانست، گزارش سدی از واکنش سعد بن ابی وقاص نسبت به سب امام علیه السلام در مدینه از سوی فردی شامی^{۵۴} و تأکید تابعانی هم چون سعید بن مسیب (م. ۹۴ق)،^{۵۵} عبیدالله بن عبدالله بن عتبه مخزومی (م. ۹۸ق)^{۵۶} و میمون بن مهران (م. ۱۱۶)^{۵۷} بر محبت به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و منع سب آن حضرت علیه السلام و صحابه، نمونه‌هایی از این گزارش‌ها است.

رواج این سیاست در دوران امویان تا بدان جا بود که وقتی، در دوره حکومت عمر بن عبدالعزیز (حک: ۹۹-۱۰۱ق) لعن ممنوع شد، مردم آن را ترک یکی از سنت‌های دینی می دانستند.^{۵۸} هم‌چنین، در پی شهادت امام حسن علیه السلام، معاویه دستور داد تا به انتقام از مانع تراشی مخالفان عثمان بر دفن او در کنار مدفن پیامبر **۶** مروان، حاکم مدینه نیز از دفن پیکر امام حسن علیه السلام در حرم نبوی ممانعت به عمل آورد.^{۵۹} براساس نامه امام حسین علیه السلام به معاویه، معاویه کارگزاران خویش را به قتل شیعیان امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام فرمان می داد.^{۶۰}

فشار بر حسین بن علی علیه السلام و بنی هاشم برای گرفتن بیعت با یزید در سال ۶۰ ه و سخنان مروان^{۶۱} که به حادثه عاشورا منجر شد، یکی از بزرگ‌ترین مصادیق رویارویی عثمانیه و شیعه و در واقع بنی امیه و بنی هاشم است. گفتار یزید پس از شهادت امام حسین علیه السلام^{۶۲} تأییدی بر این دیدگاه است. کاربرد «علی دین عثمان» و «علی دین علی» در این زمان معرف پیروان عثمان و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بود.^{۶۳} هم‌چنین، رجزخوانی نافع بن هلال جملی و مزاحم بن حریش عثمانی در روز عاشورا و رفاعه بن شداد شیعی در جریان قیام مختار^{۶۴} در معرفی خود بر دین عثمان و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، نشان‌دهنده تداوم و حضور این دو جریان در سال‌های پس از شهادت امام علی علیه السلام است.^{۶۵}

امویان امتیاز خویشاوندی با عثمان را دارا بودند و بیشتر مسلمانان، معاویه را به عنوان جانشین عثمان پذیرفته بودند. با مرگ معاویه و آغاز حکومت یزید، آل زبیر که از نفوذ

معنوی چشم‌گیری در حجاز و برخی مناطق عراق برخوردار بودند، خود را از امویان جدا کردند و علیه حکومت یزید شورش کردند. آنان به عثمان وفادار ماندند ولی با این اقدام، اولین انشعاب در عثمانیه پدید آمد. به دنبال سرکوب قیام زبیریان، به تدریج مردمان بسیاری از مناطق اسلامی، یزید را پس از معاویه، به عنوان جانشین عثمان پذیرفتند و به صراحت اعلام کردند که بر دین یزید هستند.^{۶۶}

عثمانیه و شیعه، مذهب اعتقادی مسلمانان

موضع‌گیری‌های سیاسی پس از مرگ عثمان که در قالب جریان‌های سیاسی ظهور یافته بود، رفته رفته در پی نیاز مسلمانان به حل معضلات دینی به خصوص شبهات کلامی، به صورت مذهبی کلامی درآمد که در ابتدا بیشتر در شهرهای شام، کوفه و بصره دنبال می‌شد. البته با توجه به اعتقاد برخی از شیعیان به امامت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام که پیش از این به آن اشاره شد، شیعه به عنوان یک مذهب، مدتی پیش از عثمانیه شکل گرفته بود.

در واقع، به جز شیعیان و خوارج که تا حدودی میان خود و دیگران مرزبندی ویژه‌ای داشتند، عامه مردم گرایش مذهبی مشخصی نداشتند تا آن‌که در اواخر قرن اول، مرجئه که طرفدار معلق گذاشتن قضاوت درباره حق و باطل بودن شخصیت‌های مورد اختلاف مانند امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و عثمان بودند، پدید آمدند.^{۶۷} معتزله نیز از اواخر عهد اموی، مرزهای فکری خود را تا حدودی تعریف کردند.^{۶۸} سایر مردم که آن زمان، نام کلی مسلمان را داشتند چندان مرزهای عقیدتی و فقهی مشخصی نداشتند.

منابع از عثمانیه به عنوان دیدگاه پذیرفته شده از سوی بسیاری از اصحاب حدیث غیر شیعی قرون نخستین یاد می‌کنند. قیس بن ابی حازم (م. ۹۷ق)،^{۶۹} حریش بن عثمان حمصی (م. ۱۶۳ق)،^{۷۰} ابوقلابه عبدالله بن زید (م. ۱۰۴ق)،^{۷۱} عبدالله بن شقیق (م. ۱۰۸ق)،^{۷۲} مغیره بن مقسم ضبی (م. ۱۳۶)،^{۷۳} میمون بن مهران (م. ۱۱۶ق)،^{۷۴} اسحاق بن سوید عدوی (م. ۱۳۱)،^{۷۵} یحیی بن معین (م. ۲۳۳)^{۷۶} و احمد بن حنبل (م. ۲۴۱ق)^{۷۷} از

این دسته هستند.

عثمانیه اصحاب حدیث، هم چون اسلاف خویش ادعای خلافت از جانب امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را رد می کردند و در اعتقاد خود به انحصار خلافت در ابوبکر، عمر و عثمان، به سخن عبدالله بن عمر استناد می کردند که می گفت:

ما در زمان پیامبر **۶** ترتیب تفضیل را چنین می دانستیم: ابوبکر، عمر و

عثمان. بعد ساکت می شدیم و کسی را بر کسی تفضیل نمی دادیم.^{۷۸}

اینان حتی در بسیاری از احادیثی که در ظاهر بی ارتباط با خلافت بود، تنها از ابوبکر،

عمر و عثمان در کنار پیامبر **۶** یاد می کردند. چنان که زهری (م. ۱۲۴ق) از تسبیح

سنگ ریزه‌ها در دستان رسول خدا **۶** و این سه تن یاد می کند و از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام نام نمی برد.^{۷۹} در این دوره، شام و بصره مرکز اصلی عثمانیان بود و در برابر آن کوفه، مرکز شیعه محسوب می شد. این امر تا به آن جا بود که به اعتقاد برخی، یافتن عثمانی مذهب در کوفه و یافتن شیعه در بصره از عجایب تلقی می شد.^{۸۰}

قرن دوم هجری به خصوص پس از آغاز حکومت عباسیان، دوره دگرگونی تدریجی

نگاه بیشتر مردم نسبت به عثمان و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بود. از این رو به تدریج

در این قرن در باور اهل حدیث تغییراتی ایجاد گردید و اعتقاد به برتری ابوبکر و عمر رایج

شد. درباره عثمان که پیش از این، اعتقاد بر حقانیت و خلافت او بود و نیز امیرالمؤمنین

حضرت علی علیه السلام که بر عدم مشروعیت خلافتش نظر داشتند، اختلاف و چند دستگی به

وجود آمد. یحیی بن سعید قطان (م. ۱۴۳ق)، استاد مالک بن انس در سخنی از اتفاق نظر

ائمه علم در باب برتری ابوبکر و عمر و اختلاف آنان درباره حضرت علی علیه السلام و عثمان

خبر می دهد.^{۸۱} مالک بن انس (م. ۱۷۹ق) رئیس مذهب فقهی مالکی در باب عثمان و

امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام سکوت می کرد و می گفت:

ما ادرکتُ احداً مَمَّن اِقتدی به و هو یری الکفَّ عنهما.^{۸۲}

شاید در اثر همین تفکر است که برخی مالک را نسبت به فقه امام بیگانه می دانند.^{۸۳}

گروهی نیز که با عنوان مرجئه نخستین شناخته می‌شدند، درباره اصل ایمان آن دو سکوت می‌کردند و نمی‌توانستند به یقین از ایمان آنان سخن به میان آورند. از افراد شناخته شده گروه اخیر، محارب بن دثار (م. قبل از ۱۲۵ق) از شیوخ ابوحنیفه را می‌توان نام برد.^{۸۴}

هم‌چنین، ابوحنیفه (م. ۱۵۰ق) در کتاب خود، امر عثمان و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را به خداوند ارجاع داد.^{۸۵} این سخن وی برخلاف مرجئه، تنها ناظر به رفتار و عملکرد امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و عثمان بود. از این رو است که او، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را در تمامی جنگ‌هایش بر طریق حق می‌داند و دشمنان او را ظالم معرفی می‌کند.^{۸۶} بر همین اساس، نظریه تربیع (مشروعیت خلافت چهار خلیفه پس از

پیامبر **۶**) و تفضیل آنان به ترتیب تصدی خلافت^{۸۷} به ابوحنیفه نسبت داده می‌شود.

به نقل سفیان ثوری (م. ۱۶۱ق) در بصره بزرگانی چون عبدالله بن عون (م. ۱۵۱ق)، سلیمان تیمی (م. ۱۴۳ق)، ایوب سختیانی (م. ۱۳۱ق) به تربیع معتقد بودند.^{۸۸} ابن ادیس شافعی (م. ۲۰۴ق) رئیس مذهب نیز در چنین شرایطی از اجماع اصحاب و تابعان بر برتری امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام پس از ابوبکر، عمر و عثمان^{۸۹} و از مشروعیت خلافت آنان به ترتیب حکومت سخن می‌گوید.^{۹۰}

در نتیجه این تلاش‌ها بود که در اوایل قرن سوم هجری، مذهب عامه مردم عثمانیه شد اما در مقایسه با عثمانیان قرن اول و دوم هجری، رنگ و بویی متفاوت به خود گرفت. این در حالی بود که مأمون (حک: ۱۹۸-۲۱۸ق) تحت تأثیر معتزله بغداد، نقل فضایل معاویه را ممنوع کرد و به بسط و گسترش فضایل امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام فرمان داد.^{۹۱} با فعالیت‌های احمد بن حنبل (م. ۲۴۱ق) برای ترویج نظریه تربیع،^{۹۲} سرانجام در اواسط این قرن این نظریه در میان مسلمانان و بسیاری از کسانی که تا پیش از این تفکر عثمانی داشتند و با خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در ستیز بودند، رواج یافت و اعتقاد به خلافت آن حضرت علیه السلام و اقرار به فضیلت او پس از عثمان، معیار شمول اهل سنت گردید.^{۹۳}

احمد بن حنبل بر این باور بود که کسانی که تنها درباره ابوبکر و عمر اظهار نظر می‌کنند و ساکت می‌نشینند و نامی از دو خلیفه بعدی نمی‌برند، از یک سنت تمام و کامل برخوردار نیستند.^{۹۴} او معتقد بود که کسانی که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را بر عثمان مقدم دارند، افراد بدی هستند.^{۹۵} ضمن آن که به شدت با شیعیانی که امام علیه السلام را بر هر یک از خلفای نخستین برتر می‌دانستند، مخالفت می‌کرد و آنان را طعنه زندگان بر ابوبکر، عمر، اصحاب شورا، مهاجر و انصار می‌خواند.^{۹۶} از این رو در نگاه احمد بن حنبل، سنی واقعی کسی بود که به هیچ روی امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را بر خلفا و حتی عثمان ترجیح ندهد. از یحیی بن معین نیز سخنانی به همین مضمون نقل شده است. وی مانند احمد، ترتیب معرفی خلفا را به ترتیب خلافت، سنت می‌داند و از کسانی که از امام در جمع خلفای نخستین نام نمی‌بردند و یا در نقص او سخن می‌گفتند، بد می‌گفت.^{۹۷}

شاید در اثر همین تغییر نگرش بود که در این قرن، برخی در تلاش بودند تا به اثبات برتری ابوبکر و عمر در مقابل امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بپردازند و کمتر درصدد دفاع از مواضع عثمان بودند. دیدگاه‌های جاحظ (م. ۲۵۵ق) نمونه‌ای از این مواضع است. او در کتاب *العثمانیه*، چندان یادی از عثمان نمی‌کند و بیشتر از ابوبکر دفاع می‌نماید.^{۹۸} هم‌چنین جاحظ در رساله خود با عنوان «رساله فی الحکمین و تصویب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فی فعله» دیدگاه‌های سفیانیه (عثمانیانی که با تعدیل اعتقادات عثمانیه در قرن سوم مخالف بودند و هم‌چون اسلاف خود به دشمنی با امام علیه السلام ادامه دادند) را درباره معاویه رد می‌کند^{۹۹} و حتی از معاویه بیزاری می‌جوید.^{۱۰۰} او در رساله «الناپته» با تقبیح اعمال معاویه، یزید را مستحق لعن می‌داند^{۱۰۱} و در رساله «فضل هاشم علی عبدشمس» به رد برتری امویان بر هاشمیان می‌پردازد.^{۱۰۲}

در واقع باید گفت که عثمانیه قرن اول و دوم هجری به بکریه قرن سوم هجری تغییر ماهیت داد. هم‌سو با تحولاتی که در اعتقادات عثمانیه ایجاد شد، در میان شیعیان نیز گروه‌هایی بودند که به نظریه تربیع معتقد شدند. آنان در پذیرش این نظریه، یک‌صدا

نبودند و اختلافاتی نیز داشتند. از یک سو شیعیانی که بیشترشان کوفی بودند و قانع شده بودند که عثمان را به عنوان خلیفه سوم بپذیرند، نمی‌توانستند عثمان را برتر از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بدانند.^{۱۰۳} در برابر اینان، عثمانی کسی بود که به برتری عثمان بر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام اعتقاد داشت و تأکید می‌کرد که هر خلیفه‌ای افضل زمانه خود بود.^{۱۰۴} از سوی دیگر، گروهی از شیعیان بودند که ضمن پذیرش خلافت چهار خلیفه، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را افضل از تمام خلفا می‌دانستند و با این استدلال که در بعضی اوقات فرد مفضول برای خلافت مناسب‌تر است، بین چهار خلیفه جمع می‌کردند.^{۱۰۵}

نتیجه گیری

از آن جا که عثمانیه و شیعه در معنای سیاسی خود بر رد و قبول خلافت عثمان و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بنا شده بود تا پیش از ظهور نظریه تربیع در قرن دوم هجری و نهادینه شدن آن در قرن سوم هجری، طرفداران گرایش عثمانیه از پذیرش خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام خودداری می‌نمودند و تنها از سه خلیفه اول در جمع خلفای پیامبر **۶** یاد می‌کردند. بر این اساس، شیعیان در معنای سیاسی، افرادی بودند که خلافت عثمان را به سبب گناهانش مردود می‌شمردند و از برتری امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بر عثمان و خلافت مشروع آن حضرت علیه السلام سخن می‌گفتند.

در قرن دوم هجری، به خصوص پس از آغاز حکومت عباسیان، نگاه بیشتر جامعه اسلامی نسبت به عثمان و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام دگرگون شد و ظهور آرای معتدل، برخی از پیروان گرایش عثمانیه را با نوعی شک و دودلی در اصل عدم مشروعیت خلافت امام مواجه ساخت. از این رو تنها اعتقاد به برتری ابوبکر و عمر امری رایج شد و اختلاف و چند دستگی درباره عثمان و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به وجود آمد. با ظهور نظریه تربیع در نیمه اول قرن دوم هجری به تدریج در مفهوم عثمانیه تغییراتی ایجاد شد.

این تغییرات با تلاش‌های احمد بن حنبل در قرن سوم هجری به بار نشست. در این قرن، بسیاری از عثمانی مذهبانی که احمد بن حنبل، خود از آنان بود بر خلافت و برتری امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام نسبت به دیگر صحابه و برتری خلفا بر اساس ترتیب خلافت معتقد شدند. غلبه این تفکر در میان عثمانیان را باید تغییری ماهوی در این گرایش و پایان غلبه فکری عثمانیه بر جامعه اسلامی دانست.



پی‌نوشت‌ها

۱. عثمانیه کسانی بودند که عثمان را خلیفه برحق و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را در کشته شدن او مقصر می‌دانستند. از این‌رو، حکومت امام را نامشروع می‌پنداشتند.
۲. شیعه کسانی بودند که عثمان را به سبب گناهانش شایسته خلافت ندانسته و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را خلیفه برحق می‌دانستند. از شیعه در این معنا به عنوان شیعه عراقی یا شیعه سیاسی یاد شده است. (ن. ک. رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران*، تهران: علم، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۹-۴۸).
۳. برای نمونه ر. ک: ابن اثیر جزری، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۶۳۲، ۶۸۵-۶۸۶؛ عمر رضا کحاله، *معجم قبائل العرب التقدیمه والحديثه*، چاپ دوم، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۳۲۸.
۴. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت: دار صادر، بی تا، ج ۱، ص ۷۸؛ طبری، *تاریخ طبری*، چاپ چهارم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳هـ ج ۲، ص ۱۴.
۵. محمد بن عبدالله ازرقی، *اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار*، بیروت: دارالاندلس، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۱۱.
۶. ابن حبیب بغدادی، *المنطق*، خورشید احمد فاروق، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق، ص ۴۲؛ یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دار صادر، ج ۱، ص ۲۴۲.
۷. ابن حبیب بغدادی، *المحیر*، بی جا: مطبعة الدائرة، ۱۳۶۱ق، ص ۱۶۳؛ یعقوبی، *پیشین*، ج ۱، ص ۲۴۴.
۸. ابن حبیب بغدادی، *همان*، ص ۱۶۵ - ۱۶۶؛ ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون*، بیروت:

مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۱ق، ج ۲، ص ۳۳۷.

۹. طبری، پیشین، ج ۱، ص ۵۰۳.

۱۰. ابن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۸۴؛ یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۶.

۱۱. زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، چاپ دوم، تهران: سمت، ۱۳۸۳، ص ۹۶.

۱۲. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱.

۱۳. همان، ص ۱۳.

۱۴. زرگری نژاد، پیشین، ص ۹۵.

۱۵. ابن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۷۶، ۸۷، ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۹۹، ۳۶۴؛ طبری،

پیشین، ج ۲، ص ۱۳.

۱۶. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۵۳۲، ج ۳، ص ۵۸۱؛ طبری، همان، ص ۱۸۷.

۱۷. واقدی، المغازی، به کوشش مارسدن جونز، چاپ سوم، بیروت: دارالاعلمی، ۱۴۰۹هـ،

ج ۱، ص ۸۷، ۱۴۹؛ ابن حبیب، پیشین، ص ۱۶۰.

۱۸. ابن خلدون، پیشین، ج ۲، ص ۹.

۱۹. ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۴؛ مصعب بن عبدالله زبیری، نسب قریش، بیروت: دار

المعارف، بی تا، ص ۳۰۲-۳۰۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی،

چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۴۱۲.

۲۰. ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۱۶۱.

۲۱. همان؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷، ۵۶.

۲۲. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، تحقیق: سمیر جابر، چاپ دوم، بیروت: دارالفکر، ج ۶، ص

۳۶۰ - ۳۶۵؛ تقی الدین احمد بن علی مقریزی، النزاع والتخاصم، تحقیق سید علی عاشور،

بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا، ص ۵۵-۶۰.

۲۳. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۵۷۷؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، پیشین، ج ۳، ص ۶۳-۶۴؛ ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، دارالاحیاء الکتب العلمیه، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲۴. ابن سعد، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۳، ۳۴۳؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۳؛ طبری، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۸.

۲۵. ابن اعثم کوفی، *الفتوح*، تحقیق علی شیری، چاپ اول، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۳۷۵.

۲۶. بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق: احسان عباس، بیروت: جمعیه المستشرقین الالمانیه، ۱۴۰۰ق، ج ۵، ص ۵۴۴؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۲-۱۷۳.

۲۷. ناشی اکبر، *مسائل الامامة*، تحقیق: فان اس، بیروت: ۱۹۷۱م، ص ۱۶.

۲۸. ابوجعفر محمد طوسی، *مصباح المتهجد*، چاپ اول، بیروت: مؤسسه فقه شیعه، ۱۴۱۱ق، ص ۷۴۷.

۲۹. ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۴۹؛ ابوجعفر ابن بابویه صدوق، *الخصال*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق، ص ۳۰۱؛ محمد بن نعمان مفید، *المزار*، تحقیق سید محمد باقر ابطحی، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق، ص ۸۸.

۳۰. مفید، *المسائل العکبریه*، تحقیق: علی اکبر الهی، چاپ دوم، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق، ص ۱۲۹؛ ابوالفتح کراچکی، *التعجب*، تحقیق: فارس حسون کریم، ص ۷۳؛ ابن عبدالبر، *الاستیعاب*، تحقیق علی محمد بجاوی، چاپ اول، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۳۷۷.

۳۱. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۷۷؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق: شعیب ارنووط،

- چاپ نهم، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۵۰۱.
۳۲. ناشی اکبر، پیشین، ص ۱۶.
۳۳. همان، ص ۱۶ - ۱۷.
۳۴. شیخ مفید، پیشین، ص ۲۰.
۳۵. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۶.
۳۶. بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۱۲؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، تحقیق اسعد داغر، چاپ دوم، قم: دار الهجره، ۱۴۰۹هـ ج ۲، ص ۳۴۳؛ ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ۶، ص ۳۷۱.
۳۷. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق کاظم مظفر، چاپ دوم، قم: دارالکتاب للطباعة و النشر، ۱۳۸۵ق، ص ۴۵؛ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسه آل البيت، چاپ دوم، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۴.
۳۸. نصر بن مزاحم، وقعه صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، دوم، قاهره: المؤسسة العربیه الحدیثه، ۱۳۸۲هـ، ص ۹۴.
۳۹. بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۹؛ طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۹.
۴۰. ابن اعثم، پیشین، ج ۵، ص ۱۱۶.
۴۱. ابن حجر، الاصابه، تحقیق عادل احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵هـ ج ۶، ص ۷۴.
۴۲. بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۷؛ مطهر بن طاهر مقدسی، البداء و التاريخ، بی جا: مکتبه الثقافه الدینیه، بی تا، ج ۵، ص ۲۱۱.
۴۳. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۹؛ عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، تحقیق علی شیری، چاپ اول، قم: شریف رضی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۸۷؛ ابن خلدون، پیشین،

- ج ۲، ص ۶۰۷.
۴۴. بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۵۷۲؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۲.
۴۵. بلاذری، همان، ج ۲، ص ۲۲۶.
۴۶. نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۴۵، ۳۳۲؛ بلاذری، همان، ص ۲۳۱.
۴۷. بلاذری، همان، ص ۲۴۴؛ شیخ مفید، *الجمال*، پیشین، ص ۱۸۵، ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، نجف: المكتبة الحیدریه، ۱۳۷۶ق، ج ۲، ص ۳۴۲.
۴۸. نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۵۴؛ طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۰؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۸.
۴۹. نصر بن مزاحم، همان، ص ۵۵۶؛ بلاذری، پیشین، ج ۲، ص ۸۳؛ ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۶، ص ۳۷۸.
۵۰. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۹۷.
۵۱. *نهج البلاغه*، نامه ۲۸.
۵۲. حاکم حسکانی، *شواهد التنزیل*، تحقیق محمد باقر محمودی، چاپ اول، تهران: مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۳۸.
۵۳. ابوالفداء اسماعیل ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، تحقیق علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۲۸۴.
۵۴. تقی الدین احمد بن علی مقریزی، *امتاع الاسماع*، تحقیق محمد عبدالحمید نمبسی، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق، ج ۱۲، ص ۳۵.
۵۵. ابن عساکر، پیشین، ج ۵۹، ص ۲۰۷.
۵۶. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، پیشین، ج ۵، ص ۱۱۶.
۵۷. همان، ج ۵، ص ۷۳.

۵۸. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۲۲.
۵۹. بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق محمد باقر محمودی، چاپ اول، بیروت: دارالتعارف، ۱۳۹۷ق، ج ۳، ص ۶۲.
۶۰. ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۴۷۹؛ ابن قتیبہ دینوری، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۳؛ بلاذری، همان، ج ۵، ص ۱۲۱.
۶۱. ابن اعثم، پیشین، ج ۵، ص ۱۷.
۶۲. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۵۱-۳۵۳.
۶۳. بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۱۲۱؛ طبری، همان، ص ۳۳۱؛ شیخ مفید، *الأرشاد*، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۳.
۶۴. بلاذری، همان، ج ۶، ص ۳۹۸؛ طبری، همان، ص ۵۲۳.
۶۵. طبری، همان، ص ۳۳۱؛ شیخ مفید، پیشین، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، *اعلام الوری باعلام الهدی*، تحقیق مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۶۲.
۶۶. طبری، همان، ص ۴۱۰.
۶۷. شریف مرتضی، *الفصول المختاره*، تحقیق سید نورالدین جعفریان، چاپ دوم، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق، ص ۳۱۲؛ ابن عساکر، پیشین، ج ۳۹، ص ۴۹۶.
۶۸. محمد بن حبان، *المجروحین*، تحقیق محمود ابراهیم زائد، ج ۲، ص ۶۹؛ ذهبی، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۵.
۶۹. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۸۵؛ ابن عساکر، پیشین، ج ۴۹، ص ۴۶۲.
۷۰. احمد بن عبدالله عجلی، *معرفة الثقات*، مدینه: مکتبة الدار، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۹۱؛ ابن عدی، *الکامل فی ضعفاء الرجال*، تحقیق سهیل زکار، چاپ سوم، بیروت: دارالفکر، بی تا، ج ۲،

ص ۴۵۱.

۷۱. عجللی، همان، ص ۳۰؛ ابن عساکر، پیشین، ج ۲۸، ص ۳۰۰.

۷۲. همان، ص ۳۷؛ همان، ج ۲۹، ص ۱۶۱.

۷۳. عجللی، همان، ص ۲۹۳.

۷۴. ابن عساکر، پیشین، ج ۶۱، ص ۳۴۸.

۷۵. ابن حجر، تهذیب التهذیب، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۰۶.

۷۶. ابن خلال، السنة، تحقیق: عطیه زهرانی، ریاض: دار الراهبه، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۹۷.

۴۰۳؛ ناشی اکبر، پیشین، ص ۶۶.

۷۷. ابن خلال، همان، ص ۴۰۹؛ عقیلی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۰؛ ناشی اکبر، همان، ص ۶۶.

۷۸. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۱۹۱، ۲۰۳؛

ابوداود سلیمان بن اشعث، سنن، تحقیق سید محمد لحام، چاپ اول، بیروت: دار الفکر،

۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۹۷؛ ابن خلال، پیشین، ج ۲، ص ۷۹، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۷۶.

۷۹. ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی، العلل، تحقیق محفوظ رحمن زین الله، چاپ اول،

ریاض: دارطیبه، بی تا، ج ۶، ص ۲۴۲؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۶، ص ۳۰۶.

۸۰. ذهبی، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چاپ اول، بیروت: دارالکتاب

العربی، ۱۴۰۷هـ، ج ۵، ص ۳۷۳.

۸۱. همان، ج ۵، ص ۴۷۳.

۸۲. همان، ج ۸، ص ۱۰۶.

۸۳. عبدالرحمن شرفاوی، ائمة الفقه التسعة، بیروت: العصر الحدیث، ۱۴۰۶ق، ص ۹۶.

۸۴. ابن سعد، پیشین، ج ۶، ص ۳۰۷.

۸۵. ابوحنیفه، *الفقه الاکبر*، چاپ اول، امارات: مکتبه الفرقان، بی تا، ص ۸۰.
۸۶. خوارزمی، *مناقب ابی حنیفه*، حیدرآباد: بی تا، بی تا: ج ۲، ص ۸۳.
۸۷. ابن عبدالبر، *الانتفاء فی فضائل الثلاثة الخلفاء*، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا، ص ۱۶۳.
۸۸. ابن عساکر، *پیشین*، ج ۳۱، ص ۳۴۵.
۸۹. ابن حجر عسقلانی، *فتح الباری*، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفه، بی تا، ج ۷، ص ۱۵.
۹۰. ابن عساکر، *پیشین*، ج ۳۹، ص ۵۰۷.
۹۱. طبری، *پیشین*، ج ۷، ص ۱۸۷-۱۸۸؛ مسعودی، *پیشین*، ج ۳، ص ۴۵۴.
۹۲. ابن ابی یعلی، *طبقات الحنابلہ*، تحقیق محمد حامد الفقی، بیروت: دارالمعرفه، بی تا، ج ۱، ص ۳۹۲.
۹۳. ابن عساکر، *پیشین*، ج ۹، ص ۳۰۰؛ ن. ک: ابن ابی عاصم، *الاحاد و المثنائی*، تحقیق فیصل احمد جواہرہ، چاپ اول، بی تا: دارالدراہ، ۱۴۱۱ق، مقدمه، ج ۱، ص ۲۰.
۹۴. ابن خلال، *پیشین*، ج ۲، ص ۳۷۲.
۹۵. همان، ج ۲، ص ۳۷۸.
۹۶. همان، ج ۲، ص ۳۷۴.
۹۷. یحیی بن معین، *تاریخ دوری*، تحقیق عبدالله احمد حسن، بیروت: دارالقلم، بی تا، ج ۱، ص ۲۴۷؛ ابن عبدالبر، *الاستیعاب*، *پیشین*، ج ۳، ص ۱۱۱۵-۱۱۱۶.
۹۸. جاحظ، *العثمانیه*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مصر: دارالکتب العربی، ۱۳۷۴ق.
۹۹. همو، *رسائل الجاحظ (الرسائل السیاسیه)*، تحقیق علی ابو ملحم، چاپ اول، بیروت: دارمکتبه الهلال، ص ۳۸۴-۳۹۹.
۱۰۰. همان، ص ۳۷۰.

۱۰۱. همو، *رسائل الجاحظ* (الرسائل الکلامیه) تحقیق: علی ابوملحم، چاپ اول، بیروت: دارمکتبه الهلال، ۱۹۸۷م، ص ۲۴۱-۲۴۲.
۱۰۲. همو، *رسائل الجاحظ*، به کوشش حسن سندوبی، چاپ اول، مصر: مطبعه الرحمانیه، ۱۳۵۲ق، ص ۶۷-۱۱۶.
۱۰۳. ناشی اکبر، پیشین، ص ۶۵؛ خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ج ۳، ص ۱۷۳.
۱۰۴. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۱۷.
۱۰۵. ناشی اکبر، پیشین، ص ۴۳، ۵۶.

